

شیزوکاوی در مواجهه با آنالیزان‌های سازمانی: نقدی دلوزی-گتاریایی بر علم مدیریت

مهدی مومنی نیا^۱، اصغر واعظی^۲

چکیده: دلوز و گتاری در دوره دوم فلسفی شان - به صورت ویژه در مجلدات سرمایه‌داری و شیزوفرنی - انگشت اتهامشان را به سمت ماشین سرمایه‌داری می‌گیرند و یکی از خصایص مهم آن را ارتجاعی بودنش می‌دانند. ارتجاع به این معنا که نهاد سرکوب و سلطه، پس از هر قلمروزدایی، مجدداً قلمروگذاری می‌کند و در هیبت جدیدی آکسیوم صلب و ثابت پیشین را پی می‌گیرد. به تبع، روان‌کاوی و دیگر نهادهای آموزشی و آپاراتوس‌های ذیل آن را نیز به پارانوئیدسازی و ترویج فاشیسم بر بستر امیال ماشین‌های میل‌کننده - که اساساً انقلابی و شیزوفرنیک‌اند - متهم می‌کند. ادعای اصلی این مقاله معرفی آپاراتوس دیگری به نام علم مدیریت است. براساس دلایلی که توضیح آن خواهد آمد، مقدم بر هر آپاراتوس دیگر، نقد علم مدیریت مهم‌تر و محق‌تر است و باید نقدهای دلوز و گتاری را به آن سمت بازنشانه‌گیری کرد. در این متن تلاش می‌شود که، پس از بررسی اولیه چرایی انقلابی بودن فلسفه شیزوفرنیک ژیل دلوز و فلیکس گتاری و نیز تبیین ضدیت این فلسفه با جریانات سرکوبگر و آپاراتوس‌های بازقلمروگذار ضدانقلاب، به یکی از اصلی‌ترین آپاراتوس‌های خادم سرمایه‌داری - علم مدیریت - بپردازیم.

کلیدواژه: دلوز، گتاری، سرمایه‌داری، علم مدیریت، شیزوکاوی

Schizoanalysis Encounter Organizational Analysant: a Deleuzo-Guttarian Critique on Management Science

Mahdi Momeni nia, Asghar Vaezi

Abstract: Deleuze and Guattari in their second philosophical period, especially in the volumes of Capitalism and Schizophrenia, point their fingers at accusations of the capitalist machine, and consider its reactionary forces as one of its important features. Reactionary in the sense that the institution of oppression and domination, after each deterritorialization, again carries out another territorialization and follows the rigid and fixed axiom of the previous one in a new form. As a result, they accuse psychoanalysis and other educational institutions and its apparatuses of promoting fascism based on the desires of the desiring machines, which are revolutionary and schizophrenic. The main claim of this article is the introduction of another apparatus called Management Science. Based on reasons that will be explained, a critique of Management Science is more important and justified before any other apparatus, and the critiques of Deleuze and Guattari should be reoriented in that direction. In this text, we attempt to find out why the schizophrenic philosophy of Gilles Deleuze and Felix Guattari is revolutionary, as well as explain the opposition of this philosophy to the repressive movements and reterritorializing apparatuses of the counter-revolution. Finally, we will explain the main apparatuses of capitalism- the Management Science.

Keywords: Deleuze, Guattari, capitalism, management science, schizoanalysis

تاریخ تأیید: ۱۴۰۲/۰۳/۰۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۲/۱۰

۱. کارشناسی ارشد گروه فلسفه، دانشگاه شهیدبهبشتی، نویسنده مسئول، پست الکترونیک: M_momeninia@sbu.ac.ir
Orcid:0000-0002-9357-0402

۲. دانشیار گروه فلسفه دانشگاه شهید بهبشتی، تهران، ایران، پست الکترونیک: a_vaezi@sbu.ac.ir
Orcid:0000-0003-1400-1904



© Copyright: © 2023 by the authors. Submitted for possible open access publication under the terms and conditions of the

Creative Commons Attribution (CC BY)

license (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>).

مقدمه

در نسبت با تاریخ فلسفه، اندیشه‌های ژیل دلوز و فلیکس گتاری را می‌توان انقلابی تلقی کرد. انقلاب کلیدواژه ورود به عمارت فکری دلوز و گتاری است که از مدخل آن می‌توان به شیزوکاوی و نسبت آن با سازمان رسید. انقلاب چکیده تمام فلسفه آنان است. صیوررت، شدن و انقلاب همگی مفاهیمی هستند که در سه ساحت هستی‌شناختی، زیباشناختی و نیز اخلاق‌صدایی واحد دارند. این خط مشترک را می‌توان از اولین آثار دلوز و گتاری تا آثار دوره دومشان پیگیری کرد. خوانش انقلابی آن‌ها تنها به مرزهای سنتی فلسفه محدود نمی‌ماند و حوزه‌های دیگری همچون روان‌کاوی را نیز درمی‌نوردد. آنچه فلسفه انقلابی دلوز را از دیگر اندیشه‌های مشابه متفاوت می‌کند مفهوم‌پردازی‌هایی است که او در نوشته‌هایش به کار می‌گیرد. به عقیده بُنداس،

آنچه باعث یادآوری ژیل دلوز در اذهان می‌شود فیلسوف بودن اوست و آنچه او را متمایز می‌سازد خالقیتش در ساخت مفاهیم است. (Boundas, 1993: 1)

متون و آثار تألیف‌شده دلوز و گتاری سراسر هنجارشکنی و شاذنویسی است. برای مثال، می‌توان به کتابی ارجاع داد که در ابتدایش (درباره فلسفه دلوز و گتاری) پیشاپیش ذکر شده است که

اگر به متون دارای قالب و گفتمانی آکادمیک عادت کرده‌اید، ممکن است این کتاب را ناخوشایند و سرگشته بیابید. (Holland, 1999: 1)

کتاب آنان سرشار از مفاهیم نامأنوسی مانند ماشین‌های میل‌کننده و تولید میل‌کننده است که هیچ‌یک در معنای مسلط روان‌کاوانه‌شان به کار نرفته‌اند و هرکدام به بازتعریفی در بستر مشخص خود نیاز دارند (Roberts, 2007: 115). حال، باید پرسید که روی هم‌رفته آثار آنان واجد چه خصوصیت ویژه‌ای است که چنین لایق لفظ «انقلابی» شده‌اند؟ از مهم‌ترین خصایص فلسفه شیزوفرنیک دلوز و گتاری نگاه خاص آنان به فلسفه و دیگر حوزه‌های پیرامونی است. برخلاف تصور عام پژوهشگران از فلسفه معاصر که درون‌مایه آن را با مرگ متافیزیک و مرگ هستی‌شناسی معادل می‌دانند، باید خاطر نشان کرد که دلوز دقیقاً در نقطه‌ای مخالف این جریان اکثریتی ایستاده و اساساً مدعی نوعی متافیزیک و هستی‌شناسی به معنای بدیع و انقلابی آن است. به عبارت دیگر، به عقیده او، این ناتوانی تاریخ فلسفه و تلاش فلاسفه در تبیین هویت‌ها و ماهیت‌های ثابت و صلب

مومنی نیا، واعظی

عیان نه تنها نشانه مرگ و پایان فلسفه نیست بلکه از آغاز فلسفیدن متفاوت و نوعی شدن‌شناسی به‌جای هستی‌شناسی حکایت دارد. دلوز و گتاری نوعی ارتباط اُنتو-استتیک یا هستی-زیباشناختی در فلسفه می‌یابند که اساساً به یک متافیزیک جدید راه می‌برد. بی‌معنا نخواهد بود اگر از این فلسفه با عنوان نا-فلسفه یاد کنیم، زیرا دائماً، در هر فعالیت خود، مرزهای پیشاپیش موجود را زیر پا می‌گذارد و امیدوارانه به سرزمین‌های جدید راه می‌برد. مراد از نا-فلسفه هر آن چیزی است که به‌انحاء مختلف از دایره معنای فلسفه محذوف گشته است. حال، این متافیزیک و معنای جدید هستی‌شناسی هنر دیگر شدن از معجرات تأملات و اندیشه فلسفی‌ای است که فلسفه پیشاپیش موجود را در شکل رسمی و نهادی‌اش نمی‌پذیرد و در پی معنایی سراسر جدید از هستی (با تأکید بر صیرورت آن) است (رفیع، ۱۳۹۵: ۹). از این‌رو، شایسته است که پرسش پیشین بار دیگر تکرار شود: دلیل انقلابی خواندن فلسفه دلوز و گتاری چیست؟

مقدم بر پرداختن به ویژگی‌ها و اصول و تبیین‌های ویژه فلسفه دلوز و گتاری، باید توجه داشت که خواننده در برخورد با فلسفه آنان با یک هستی‌شناسی-زیباشناسی انقلابی مواجه است. کنار هم قرار گرفتن دو ساحت زیباشناسی و هستی-که در فلسفه دلوز و گتاری اساساً از یکدیگر منفک نیستند- موقعیتی «غیرژانری» را از هر دو نمایان می‌سازد که می‌توان با بیانی دلوزی-گتاریایی از قول پیتر آزبورن آن را خصیصه‌ای «فرارشته‌ای» خواند (Osborne, 2011: 15). چرا دانستن این خصیصه مهم است و در انقلابی خواندن فلسفه دلوز و گتاری چه اهمیتی دارد؟ مفهوم فرارشته‌ای را باید در مقابل مفهوم بینارشته‌ای دانست. پژوهش فرارشته‌ای مطالعه‌ای میان رشته‌های مختلف و ایجاد ارتباط بین آن‌ها نیست بلکه، مقدم بر هر چیز، خروج از شکل مسلط و رسمی از تفکر است که نماینده آن در عصر حاضر آکادمی‌ها و دانشگاه‌ها هستند. خروج از نوع مشخصی از تفکر یعنی آری‌گویی به روابط نامنظم و غیرمنطقی از نیروها که انقلاب‌های خرد و در سطح مولکولی را ایجاد می‌کنند. خصیصه فرارشته‌ای اُنتو-استتیک، بارقه‌هایی از نوعی انقلاب است که با گذرکردن از هر مفهوم پیشاپیش تثبیت شده، در جست‌وجوی خارج و نا-فلسفه است، نا-فلسفه‌ای که رکن اصلی آن صیرورت و تفاوت است (رفیع، ۱۳۹۵: ۱۰).

نوشتن درباره دلوز و گتاری نوشتن درباره دو شخص نیست، بلکه نوشتن از بس‌گانگی‌ای عظیم‌الجثه است که تمام اندیشمندان و هنرمندان تأثیرگذار بر این دو را شامل می‌شود. در واقع، دلوز و گتاری نوعی اسامی عام (و نه خاص) هستند که اشاره به

Momeni nia, Vaezi

نحوه نگرشی دارند که بسیاری را در خود گنجانده است. در بالای این عمارت اندیشه، سه فیلسوف اند که مستقیماً بر آرای دلوز و گتاری تأثیرگذارند: اسپینوزا، نیچه و برگسون که تاد می - دلوز پژوه آمریکایی - آن‌ها را «تثلیت مقدس دلوزی» می خواند (May, 2005: 26). عبارتی که که تاد می به کار می برد بی جهت نیست، زیرا دلوز پیش از آن اسپینوزا را با لقب «مسیح فلاسفه» خطاب کرده و توجه خاص خود را به آثار او معطوف ساخته بود. در این تثلیت مقدس، برگسون در نقش پدر، اسپینوزا در نقش پسر یا مسیح و نیچه روح القدس این زایش فکری است (May, 2005: 26). در کنار افراد فوق الذکر می توان از کسان دیگر همچون لایب نیتس، کانت، مارکس، بیکن نقاش، کافکا، فوکو، پروست، دانس اسکوتوس، لوکرتیوس، هایدگر، هنری میلر، میشل تورنیه، آنتونن آرتو، جیمز جویس، کاندینسکی، سلین، هرمان ملویل، لوییس کارول، رواقیون، روسو و دیگرانی یاد کرد که در تشکیل دیگرام اندیشه دلوز سهمی بسزا ایفا کرده اند. از سوی دیگر، نگرش دلوز در پرداختن به آن‌ها نیز منحصر به فرد است. دلوز، به تعبیر خود، به مانند انسانی است که از قفا به آن فیلسوف می چسبد و لقاح مطهر (Immaculate Conception) انجام می دهد. سرانجام، آنچه زاده می شود ثمره ای است که فرزند هیچ کدام نیست. همین امر، در نحوه نگارش متون فلسفی و چگونگی فلسفیدن او، باب تازه ای را در فلسفه ورزی گشوده است. حال، از این نوآوری صوری و متنی می توان به نا-فلسفه دلوز و گتاری یا انتو-اتیکو-استتیک آنان نقب زد و بحث را با ورود به این پیکره نوین معرفتی پیگیری کرد.

انتو-اتیکو-استتیک

انتولوژی یا هستی شناسی از اساسی ترین و با اهمیت ترین مباحث در فلسفه از آغاز تاکنون بوده است. کیث کمپبل در فرهنگ فلسفه در باب هستی شناسی این چنین می نویسد:

هستی شناسی عام ترین علم هستی، وجود یا واقعیت است. اصطلاح هستی شناسی برگرفته از واژه یونانی ontos به معنای وجود و logos به معنای معرفت و شناخت است. در واقع، هستی شناسی به معنای شناخت وجود یا هستی است. (اعوانی، ۱۳۹۹: ۸۲۳)

رغبتهی که دلوز به هستی شناسی ابراز می دارد، در میان هم عصران وی که اساساً نگاه متفاوتی داشتند، نگرشی اقلیتی و کم نظیر بود. هستی شناسی دلوزی را باید مشابه اورپگامی در نظر گرفت. اورپگامی، که هنر ژاپنی تاکردن کاغذ در اشکال گوناگون است، شاید بهترین

مومنی نیا، واعظی

ابزار برای توضیح دادن چگونگی هستی کیهانی در نگاه دلوز باشد. دلوز فرایند هستی را اِعمال تاخوردگی، تاگشایی و بازتاگشایی می‌داند. این تاخوردگی کیهانی را با تبیین هنر اوریگامی (و نه استعاره و تمثیل) باید در کنار نظریهٔ درون‌ماندگاری اسپینوزایی فهمید. کاغذ یا همان جوهر واحد اسپینوزایی تا می‌خورد و حالات گوناگون را می‌آفریند. جوهر واحد و تک‌نوا، در هر تاخوردگی، خود را بیان می‌کند. تمام حالات ایجادشده چیزی بیش از یک کاغذ-همان کاغذ اولیه و ساده- نیست، اما هر انحنای آن بیانی جدید و شکلی نو را تشکیل می‌دهد.

هستی مدنظر دلوزی خود دارای توان متفاوت شدن است که همین امر ارتباط و وثیقی با وجه شیزوفرنیک آن دارد، یعنی یک انقلاب دائم در سطح هستی. وجه انقلابی هستی واجد خصیصه‌های استتیک یا زیباشناختی نیز است. به عبارت دیگر، معنای انقلابی بودن آن از این جهت است که ضد هرگونه رمزگان یا معنای ثابت است و به شکلی آفریننده به بیانگری می‌پردازد. برای دلوز، خودِ هستی‌شناسی گونه‌ای مبارزهٔ سیاسی است، زیرا هویت و این‌همانی اساساً امری سیاسی است و دلوز هستی‌شناسی خود را دقیقاً در مقابل این برداشت از هستی تأسیس کرده است. هویت امری است که در روابط با دیگران تعریف می‌شود، چیزی که اساساً بیرونی است و منشأی در درون هستی چیزها ندارد (بلنتاین، ۱۳۹۷: ۲۲). در واقع، هستی‌شناسی دلوز نه بر شناختن هویت‌ها بلکه بر صیوررت و شدن‌ها استوار است.

اولین کلیدی که هستی‌شناسی دلوز را از بن‌بست مرگ فلسفه (همچون آخرین سلیقه و مد فلسفی در زمانهٔ وی) خارج می‌کند تغییر نگرشی است که باید در بابِ هستی‌شناسی به‌مثابهٔ دانش مطالعهٔ ذوات ایستا و ثابت ایجاد شود (اعوانی، ۱۳۹۹: ۸۲۳). بررسی اعیان اکنون از دریچهٔ تفاوت، شدن و ذی‌حیاتیّت انجام می‌شود، نه این‌همانی و هویت. بدیل دلوز برای مطالعهٔ اکنونیت چیزها مطالعهٔ آیندهٔ آن‌ها و شدن‌های نهفته‌شان در آینده است. بنابراین، پرسش دلوزی پروبلماتیکی است که، فراتر از پاسخ‌دهی، طرح و ساخت مسائل دیگر را طلب می‌کند. معنای هستی‌شناسی دلوز آن است که زندگی نه تنها هیئت کنونی‌اش، که بسیار اشکال دیگری از حیات را هم شامل می‌شود که هنوز به درجات فعلیت نرسیده است. به عبارت بهتر، هستی‌شناسی دلوز و گتاری نوعی آینده‌پژوهی میل و امر نهفته (The Virtual) است.

بر همین اساس، می‌توان به درک بهتر و دقیق‌تری از میل از منظر دلوز و گتاری

رسید. میل دو خصیصه کاملاً متضاد را در خود حمل می‌کند: خصیصه شیزوفرنیک و خصیصه پارانوئید. در تفسیر دلوز و گتاری از میل اساساً میل بودن یک میل معادل است با شیزوفرنیک بودن آن و وجه پارانوئید میل تقلا و تهدیدی علیه تمامیت میل است، با این حال، میل می‌تواند توسط آکسیومی غیردرون‌ماندگار قلمروگذاری و بمباران شود و وجه پارانوئید آن را فعال کند. میل شیزوفرنیک خلاق و قلمروزداينده و مولد است اما، در مقابل، میل در لباس پارانوئیدش سرکوبگر و مجری امر متعال است و در برابر هرگونه تغییری صلب عمل می‌کند. از همین زاویه، می‌توان «خوب» و «بد» را در نسبت با میل، از منظر فلسفه اخلاق دلوز، تعریف کرد. امری که مدد رسان انقلاب است و آفرینندگی را تقویت می‌کند در مقابل جبهه ضدانقلاب سرکوبگر و بازقلمروگذار امیال ماشین‌های میل‌ورز قرار دارد. سرمایه‌داری و روان‌کاوی به دلیل همین سرکوبگری است که متعلق عمده نقدهای دلوز و گتاری قرار گرفته‌اند. به بیان دیگر، فلسفه شیزوفرنیک و انقلابی دلوز و گتاری علیه هرگونه فاشیسم و سرکوبگری میل است (مؤمنی‌نیا و واعظی: ۱۴۰۱: ۱۰).

فاشیسم و ضدانقلاب: سرمایه‌داری، روان‌کاوی و مدیریت

در ادامه بحث از خردسیاست‌های میل و تدابیر شیزوکاوانه، می‌توان از مدخل بحث از فاشیسم و نسبت آن با سیاست‌های کلان و مولی به بحث درباب انقلاب و نیز امکان‌های انقلابی یا فاشیستی شدن رسید. از مسائلی که بعد از جنگ‌های جهانی توجه اهالی فلسفه را به خود جلب کرد اقبال عمومی و گسترده مردم به انقیادشان بود: تحت سلطه دیگری درآمدن جمعی. پرسش واضح و شفاف است: چرا مردم میل به سرکوب خود دارند؟ گتاری به این دست سؤالات، براساس دوره‌های فلسفی‌اش، دو گونه پاسخ می‌دهد: پاسخی در دوره اولیه پیشادلوژی‌اش در کلینیک لایبور و نیز پاسخی که در دوره آنتی‌آدیپ و نیز کتاب هزار فلات نهفته است (الیوت، ۱۳۹۷: ۷۴). اولین جایی که گتاری به این پرسش می‌پردازد در مباحث مربوط به سوژه‌گروه‌هاست. گتاری دو دسته گروه‌های سوژه و گروه‌های منقاد را از یکدیگر باز می‌شناسد. گروه‌های سوژه آن‌هایی هستند که دارای امیالی سیال و نگرشی غیرسلسله‌مراتبی به امور هستند و خصلتی انقلابی دارند. به عبارت دیگر، گروهی که سوژه شیزوفرنیک میلشان فعال است. این گروه به شدت خصیصه انقلابی دارد و در پی تغییر خود و محیط پیرامون خود هستند (الیوت، ۱۳۹۷: ۷۵). دادائست‌ها از جمله مصادیق گروه اول بودند. گروه‌های منقاد آن گروه‌هایی هستند که کوناتوس خود را نادیده می‌گیرند و میل دیگری را ملاک خود قرار می‌دهند. درواقع، برای این گروه، احکام

مومنی نیا، واعظی

از بیرون بر آن‌ها دیکته می‌شود، افرادی که روحیاتی به شدت بسته دارند و از کم‌ترین میزان پویایی بهره‌مندند. افراد و دسته‌بندی ذکرشده ابدی نیستند. چه بسیار رهبرانی که در ابتدا انقلابی بودند و بعد تغییر موضع دادند یا حتی افرادی که در گسستی وجودی گروه خود را نیز وداع گفتند (الیوت، ۱۳۹۷: ۷۸).

در دوره دوم، گتاری، در همکاری با ژیل دلوز، پاسخی متفاوت به این پرسش می‌دهد. از پرسش‌های اساسی آنتی‌آدیپ پرسش از فاشیسم و چرایی آن بود (Deleuze and Guattari, 1993: xil). آن‌ها با تکیه و تأکید بر آثار و عقاید ویلهلم رایش نشان دادند که فاشیسم به هیچ عنوان تنها حاصل دیکته‌ای از بالا به پایین نیست، بلکه نوعی تحکم میل به خود است (الیوت، ۱۳۹۷: ۸۱). در واقع، فاشیسم، به‌علاوه فعالیت در ساحت مولی، مولکولی نیز هست. به عبارت دیگر، در چنین شرایطی فاشیسم به خرده‌فرهنگی تبدیل شده است که دیگر به سازمانی خارجی و تحکم‌کننده نیاز ندارد. مصادیقی همچون برتری مردان بر زنان به‌صورت تاریخی، سلطه نظر و عمل والدین بر فرزندان، معلم و پلیس بر افراد جامعه در سطوح مختلف کمکی شایان به درونی‌سازی این سرکوب و سویه فاشیستی و پارانوئید میل کرده است (الیوت، ۱۳۹۷: ۸۱)، سویه‌ای پارانوئید که، در معنای عام، در دانش‌های مربوط به روان، به نوعی از هذیان اشاره دارد که اینجا منظور همان سویه متعال میل است (مولی، ۱۳۹۹: ۱۳۳).

از مهم‌ترین مراجع درونی‌ساز فاشیسم - که اساساً وارث و مجری سیاست‌های سرمایه‌داری جهانی تلفیقی است - علم مدیریت مورد استفاده در سازمان‌هاست. علم مدیریت از علوم تازه تأسیس و مستقل شده است که سال‌هاست به تعلیم نیروهای مورد نیاز سازمانی خود می‌پردازد. نیروهای انسانی در دانشگاه‌ها و سازمان‌ها چنین می‌آموزند که باید «خلاقیت» و «آفرینندگی» شان را تا سرحدات خود به کار برند و از تمام توان برای دگرگونی وضع موجود بهره‌گیرند. آنچه به‌وضوح جلب توجه می‌کند منویات به‌ظاهر انقلابی و دگرگون‌ساز مدیران خطاب به زیردستان است که شباهت بسیار به توصیه‌های انقلابی گتاری و دلوز دارد و همچنین تعجب خواننده را برمی‌انگیزد، زیرا چنین تعبیری در مدیریت با فهم کم‌وبیش کلاسیک ما از نظام سرمایه‌داری در تعارض است. اما آنچه کلید فهم این موقعیت به‌ظاهر تعارض‌آمیز است مطمح نظر قرار دادن «ماشین سرمایه‌داری جهانی تلفیقی» است. به عبارت دیگر، علم مدیریت را باید از حیث نقشی که در این نظام سیاسی-اقتصادی-فرهنگی و، در یک کلام، کلیت سرمایه‌داری ایفا می‌کند فهمید.

تا بدین جا آشکار شد که مقصود از شیذوفرنیک بودن یک فلسفه (میل) چیست و چرا می توان آن را انقلابی نامید. حال، به قرینه لفظ انقلاب، می توان گمان برد که منطقاً باید در این نبرد ضدانقلاب را نیز پیش بینی کرد. ضدانقلاب در فلسفه ژیل دلوز و فلیکس گتاری اجمالاً سرکوبگران میل و مانع های مسیر شیذوفرنیک و سیال میل است.

جبهه ضدانقلاب - در معنای مورد بحث - مشکل از تمام آپاراتوس ها و نهادهای سرکوبگری است که بر سر امواج خروشان و نامنظم شیذوفرنیک میل، به انحاء گوناگون، مانع ایجاد می کنند. روان کاوی نیز، که از آپاراتوس های خادم سرمایه داری است، جریان آزاد و شیذوفرنیک میل را سرکوب و کدگذاری می کند. به عبارت دیگر، وظیفه کانالیزه کردن و محدود کردن آزادهای میل در جوامع سرمایه مدار برعهده نهاد روان کاوی است تا تولید سوژکتیویته های رام و منقاد در طی روندی مشروع و پذیرفته شده انجام شود. گتاری نیز به نقش سرکوبگرانه روان کاوی معتقد بود و شیوه اجرایی آن را روش تداعی آزاد، روشی تقلیلی و نمایشی می دانست (هلر، ۱۳۸۹: ۸۶). جملاتی تقلیل دهنده نظیر «تو شبیه مادرت هستی» یا «تو شبیه هملت هستی» (الیوت، ۱۳۹۷: ۱۰۹). دلوز نیز روان کاوی را متوقف کننده میل می انگاشت (دلوز، ۱۳۹۲: ۳۷۸). شیذوکاوی در چنین موقعیتی، با عملکردی شخصیت زدایانه از میل، در دو ساحت انتقادی و بالینی عمل می کند. در مقابل تلاش روان کاوی برای الصاق دوباره میل و ناخودآگاه به عرصه نمادها و دالها، شیذوکاوی کنشی معکوس دارد و در ضدیت با هرگونه اطلاق معناست. بر این اساس است که می توان شیذوکاوی را هم ابزاری بالینی و هم انتقادی تلقی کرد. به عبارت دیگر، هم در کلینیک می تواند به کار افتد و هم در متون نظری یا حتی خیابان. به عقیده گتاری،

اولین وظیفه ایجابی شیذوکاوی شامل اکتشاف این طبیعت در درون سوژه، شکل گیری عملکرد ماشین های میل کننده آن سوژه، مستقل از هرگونه تفسیری است... شیذوی تحلیلگر یک مکانیک است و شیذوکاوی صرفاً نوعی عملکرد است. (Genosko, 1996: 77)

شیذوکاوی در نظریات ویلهلم رایش (روان کاو و مارکسیست اتریشی) ریشه دارد. نخستین بار او بود که به ارتباط میان امیال و حوزه اجتماعی پی برد. بر همین اساس، دلوز و گتاری به درستی او را مؤسس روان پزشکی ماتریالیستی می دانند. وجه مشترک آنها با رایش در نقد نهاد روان کاوی است. در روان پزشکی ماتریالیستی رایش، اولین قدمها برای برداشتن تفاوت میان امر فردی (حوزه مطالعات فروید) و امر اجتماعی (حوزه مطالعات مارکس) برداشته شد. به عبارت دیگر، شیذوکاوی دلوز و گتاری نوعی اتصال میان ماشین های

مومنی نیا، واعظی

میل‌کننده و ماشین‌های اجتماعی است. دلوز و گتاری نیز معتقد بودند که روان‌کاوی در عین کشف ناخودآگاه، بیش از هر نهاد دیگری، در نابودی آن و هم‌نشست‌های ماشینی‌اش کوشیده است. آن‌ها معتقد بودند که زندگی نوع انسان گره خورده است با سیری پایان‌ناپذیر برای نقشه‌برداری و مدل‌سازی دنیای خارجی. از نخستین ارتباطات با عالم خارج، اولین فعالیت‌های احساس، ارگانیسم درونی انسانی پایه‌هایی را برای ایجاد تجربه درونی و ساخت واقعیت بنا می‌نهد. برخوردهای اولیه با دنیای خارج بیولوژی، مختصات اعصاب، قواعد زبان‌شناختی و، در یک کلام، فردیت و سوژکتیویته ما را می‌سازد (Gremmels, 2003: 7). ابژه‌های ادراکی خارجی هیچ‌گاه نمی‌توانند تماماً برای انسان قابل دسترسی باشند. نقطه استقرار ما نیز همیشه در پشت مرزهای سوژکتیویته قرار دارد و دسترسی بی‌واسطه‌ای به امر واقع، به مثابه حاق واقعیت، هرگز ممکن نیست. واقعیت فوق‌الذکر، یا همان سوژکتیویته یا تجربه غنی درونی، جهانی را برای ما ترسیم می‌کند که گرچه شاید به مختصاتش آگاه نباشیم، اما قدرت متعین‌سازی آن در زندگی بیشتر از تجربه‌ای عینی یا آگاهانه از امر واقع است (Gremmels, 2003: 11).

با گذار از سطح مدل‌سازی به فرامدل‌سازی می‌توان به تبیینی درجه دوم از نحوه پرداختن به الگوهای نظری مختلف در باب ترسیم واقعیت زندگی انسان نایل شد. از کنار هم قرار دادن نظریات گوناگون در باب رشد و توسعه روان می‌توان نموداری واضح‌تر از این روند به دست داد و، به همین مجوز، می‌توان از نتایج تک‌تک تبیین‌های بالینی، که عملکردی واحد یا معنایی را به فرایند تولید سوژکتیویته نسبت می‌دهند، فراتر رفت. بدیل روان‌کاوی، با مجال دادن به ماشین‌های میل‌کننده برای نقاب برداشتن از خود و جایگزینی فراموشی به جای یادآوری، آنالیزان (فرد تحت آنالیز) را در جهت پیدا کردن بدن بدون اندامش هدایت می‌کند. به عبارت دیگر، مسیر رسیدن به انقلاب خرد در سطح میل و بررسی امکان‌های وقوع آن و نیز پاک‌سازی آزادراه امیال ماشین‌های میل‌کننده از راه شناخت موانع و مقابله با آن‌ها در جهت بازتکنیکی یابی‌شان (ماشین‌های میل‌کننده) طی می‌شود. این مسیر پیش‌نیاز رسیدن به انقلابی کلان یا مولی در عرصه خیابان است. بدین معنا، شیزوکاوی نه مدل‌سازی، بلکه فرامدل‌سازی‌ای است که در ارتباط عرضی با چند منظرگاه از امر واقع و سوژکتیویته قرار دارد و به مراحل بالاتر در سلسله‌مراتبی تودرتو از ارگان‌ها استعلا یافته است.

شیزوکاوی نامی است برای روشی انتقادی که پروژه‌ای مشترک میان ژیل دلوز و فلیکس

گتاری‌ست و توصیفی‌ست برای بازتفسیر روان‌کاوی و گسترش و فرودآوردن آن از درون خانه به بستر مادی و زمینه اجتماعی-سیاسی امر واقع. به‌سختی می‌توان به فلسفه‌هایی همچون فلسفه شیزوفرنیک دلوز و گتاری مفهومی محوری نسبت داد، زیرا در این (به‌اصطلاح) نظام فکری، مفاهیم در نسبت با مسائل خلق می‌شوند، و نه براساس استنتاج از آکسیوم‌ها و اصول.

شیزوکاوی در سازمان‌ها

باتوجه‌به توضیحات فوق‌الذکر درباب چستی شیزوکاوی و تفاوت آن با رویکرد روان‌کاوانه، حال به کاربرد آن در سازمان‌ها می‌پردازیم تا مقصود اصلی این پژوهش حاصل شود. در نخستین‌سطور کتاب آنتی‌آدیپ است که به تفاوت‌های ناخودآگاه انقلابی از منظر دلوز-گتاری و ناخودآگاه غیرانقلابی از منظر فروید-لکان پی می‌بریم. ناخودآگاه آنتی‌آدیپی از جنسی مادی، ماشینی، غیرفیگوراتیو، مولکولی و شیزوفرنیک است، اما ناخودآگاه آدیپی ساحتی متافیزیکی و غیرمادی، مولی، ساختاری و پارانوئید است. در فراروند انقلابی ساختن میل، ساختار آدیپی ناخودآگاه فرویدی-لکانی، در بدن بدون اندام غیرآدیپی، صاحب ویژگی‌ای متعال می‌شود که یک‌پارچگی پیشینش را از دست می‌دهد. انهدام این ساختار توسط تدابیر بالینی شیزوکاوی انجام می‌شود. همان‌گونه که روان‌کاوی از بازوهای فاشیستی-پارانوئید سرمایه‌داری بود، شیزوکاوی نیز در خدمت شیزوفرنیک-انقلابی ساختن میل است. انقلاب خرد و کلان از طریق روندی شیزوکاوانه است که به وقوع می‌پیوندد. تنها یکی از دلایلی که با اتکا بر آن می‌توان روان‌کاوی را ذیل فرایندهای فاشیستی سرمایه‌داری خوانش کرد نقشی است که این نهاد در جهت سیاست‌زدایی از درمان عهده‌دار است. روان‌کاوی در تحلیل‌ها و تبیین‌هایی که با تقلیل به تثلیث مامان-بابا-کودک ارائه می‌دهد جایی برای ورود مباحث سیاسی و اقتصاد میل به حیطه درمان باقی نمی‌گذارد و درمان را از این امور تهی می‌کند. به‌عقبه‌دلوز و گتاری، سرمایه‌داری در تمام حیطه‌ها در حال مستقرکردن اقتصاد میل مطلوب خود است و مجال حمله به این کلان‌الگوی سرکوبگر را نمی‌دهد. ازطرفی، روان‌کاوی نیز دقیقاً از همین زاویه سرکوب را در عرصه کلینیک نظریه‌پردازی می‌کند و همچون بازوی درمانی‌ای که فاشیسم را پیاده‌سازی می‌کند متعلق نقد دلوز و گتاری قرار می‌گیرد.

شیزوکاوی به‌جهت ملحوظکردن طبیعت فرار از تعیین سوژکتیویته و خائوس حاکم بر آن، از تمام نظریاتی که سعی در متعین‌ساختن و تعریف و تبیین آن دارد، در چندین محور

مومنی نیا، واعظی

متمایز است. فرآلگوسازی (Metamodeling) گونه‌ای نظریه‌پردازی درباب لحظه گسست است. برخلاف لکان که معتقد بود امر واقع، خیالی و نمادین - که اصطلاحاً گره برمه‌ای خوانده می‌شود - ماهیت روان است، گتاری معتقد است که فرآلگو باید جانشین الگوی لکانی شود. الگوسازی لکانی، از مدخل نوعی بازنمایی، صرفاً نظامی بسته از روان را برای ما به نمایش می‌گذارد، اما در فرآلگو می‌توان به چیزهای جدیدی درباب روان رسید و، با سیستمی باز و با امکانات بدیع، به روی موقعیت باز شده به روان پرداخت (گتاری، ۱۳۹۹: ۱۰۱). تمایزات فوق‌الذکر در پنج مورد توضیح داده خواهد شد.

(۱) شیزوکاوی بر اساس برخورد نزدیک با افرادی همچون رایش، لکان، گتاری و... و با حقیقت تجربه بیماران موارد شیزوفرنیک و سایکوتیک در موقعیت‌های بسیار دردناک بازسازماندهی ادراک عادی‌شان شکل گرفته است (Gremmels, 2003: 13).

(۲) «شیزوکاوی پارادایم علمی-درمانی را با پارادایم ایتیکو-استتیک، از طریق مدخل اکولوژی ذهنی و مادی، جایگزین کرده است» (Gremmels, 2003: 13). شیزوکاوی نگرشی بر مبنای تصویری صلب و ذات‌گرایانه از ماهیت انسان نیست که رویکردی درمانی را بر آن منطبق سازد، بلکه شیزوکاوا اساساً هنرمندی است که هستی انسانی را مانند جاده‌ای در حرکت - حرکتی ذاتاً پویا، تفاوت‌گذار و آفریننده - می‌نگرد، هستی‌ای که همچون بیانگری رخدادی در تعامل با دیگر رخدادها در پیکرهای گوناگون طبیعت، فرهنگ، سیاست، آداب و رسوم سنتی و دینی و... قرار دارد.

(۳) «شیزوکاوی جوایای تصویری از فرد است که، از طریق فرد محصور در سمبل‌های صوری و اجتماعی - انتزاعی اخلاقیات و حقیقت، تجربه درونی فرد را سامان می‌دهد» (Gremmels, 2003: 14). کارآمدترین روش درمانی آن روشی است که، به جای نشان‌دردهای (سمپتوم) او مانند دیوانگی، به بازیابی نظم نمادین و بیرونی تثبیت شده در فرد بپردازد. هنرمندی که برای مخاطبینش اثری خلق می‌کند، آنالیزانی که بر تخت روان‌کاوی لم می‌دهد و زبان به سخن می‌گشاید، صورت‌بندی خیالی ناخودآگاه یا رانه‌هایش را واقعیت می‌بخشد و میلش را تولید می‌کند (Gremmels, 2003: 14).

(۴) شیزوکاوی الگویی در میان انبوه مدل‌های دیگر درباب روان نیست، بلکه یک فرامدل است که از کنار هم قرار گرفتن حیطه‌های مختلفی همچون نوروساینس، سایبرنتیک، روان‌زیست‌شناسی، روان-فیزیک، روان‌کاوی، و ایتولوژی (فرهنگ، هنر، و افعال زبان‌شناسانه) بهره می‌جوید و سعی دارد پیچیدگی تجربه انسانی را، بدون

ادعایی در بابِ انحصارِ فهم‌پذیرساختنِ حقیقتِ زندگی یا روشِ راستینِ زیستنِ زندگی، در هر لحظه‌ای به‌عنوانِ بیانی از یک روندِ ادامه‌دارِ بی‌آغاز و پایانِ بازسازی کند و بفهمد (Gremmels, 2003: 14).

(۵) فلسفه‌ شیزوکاوانه دلووز و گتاری نوعی فلسفه‌ شدن‌شناسی یا شدنی‌هراکلیتوسی است تا هستی-شناسی (اُتولوژی). شدن‌های دلووزی در واقع نقدی است بر پیکره‌ دترمینیسم روانی فروید. به‌عبارت‌دیگر، فروید به امکان‌شناس در امر واقع اعتقاد داشت اما، برخلاف آن، ساحت نظم‌نمادین را عرصه‌ هیچ‌چیز مبتنی بر رخداد، شناس یا اتفاق نمی‌دانست. شدنی که دلووز و گتاری مطرح می‌کنند به گسست از علیت هم اشاره‌هایی دارد. در واقع، سیوروتی که تابع و پیرو هیچ برنامه و نقشه یا حتی علتِ روانی از پیش موجود نیست. گسست از علیت، که مفهومی ساخته‌وپرداخته‌ فلیکس گتاری است، به اصطلاح علیت روانی فروید اشاره دارد (که در بحث از سمپتوم‌های جسمانی مطرح می‌شود تا مدخلی برای ورود به علت‌های روانی دردها و سمپتوم‌های جسمی باشد). در واقع، بحث گتاری در بابِ گسست از علیت تداعی‌گر نوعی سمپتوم‌های سرگردان است که از منشأ خود دور افتاده‌اند.

توضیحات بالا روشن می‌کند که شیزوکاوی اساساً با آنالیزان یا فرد تحت آنالیزی سروکار دارد که بر روی کاناپه لم داده و عاقبت قرار است برای بازقلمروگذاری‌های روان‌کاو به نام درمان و به کام سرکوب پول‌هایش را خرج کند یا آنالیزانی که در سطوح مختلف سازمان‌ها و ادارات و شرکت‌ها، به بهانه‌ آفرینش و نوآوری، برای همین چرخه‌ معیوب، تحت مدیریت روان‌کاوان-مدیران سازمانی، میلش را به بهای میل‌نورزیدن حراج می‌کند. مدعای مقاله این است که، مقدم بر نقد نهاد روان‌کاوی، علم مدیریت و سازمان‌ها به سه دلیل سرزنش‌پذیرتر و نزدیک‌تر به دایره‌ نقد نهاد‌های فاشیستی‌اند.

دلیل اول: گستردگی سازمان‌ها و مخاطبین علم مدیریت

هر انسانی، یا به‌تعبیر فنی آن، هر ماشین میل‌کننده، در اولین مواجهه‌اش با زیست‌بالغانه، که هستی فردی و اجتماعی‌اش را متعین می‌سازد، برای یافتن کار و شغل مناسب با شخصیت و مهارت‌های فردی‌اش اقدام می‌کند. از حیث ارتباط‌داشتن افراد با علم مدیریت تفاوتی میان اشتغال در دانشگاه، وزارتخانه‌های دولتی، بانک‌ها، نهاد‌های فرهنگی، فعالیت‌های فردی هنری یا کارهای مستقل (فریلنسری) وجود ندارد. علم مدیریت (بنابر تعریف) هر جا که نیروی انسانی و آدمیزاد وجود داشته باشد موردنیاز و حی و حاضر است.

مومنی نیا، واعظی

مدیریت دانش چیش انسان‌ها در جای درست است، برای رسیدن تمامیت مجموعه به اهداف مشخص شده. این حجم از دسترسی انسان‌ها و نیازشان به علم مدیریت اصلاً قابل‌قیاس با روان‌کاوی و میزان مراجعه مردم به کلینیک‌های روان‌درمانگری نیست. گستردگی فعالیت‌های دانش مدیریت و سازمان‌ها بسیار وسیع‌تر از محدوده درمانگری فرد تراپیست و سطح دسترسی اوست.

دلیل دوم: میزان تأثیرگذاری علم مدیریت در تصمیم‌سازی‌ها

مدیران سازمان‌ها عموماً دانش آموخته رشته مدیریت‌اند با تنوعی از علایق سیاسی و اقتصادی. افراد شاغل در سازمان‌ها غالباً دغدغه‌های سیاسی دارند و به بازدهی و سودآوری سازمانشان می‌اندیشند و بیش از آنکه (به‌زعم دلوز و دلوزی‌ها) تحت تأثیر افکار و نظرات روان‌کاوان فرویدی-لکانی باشند، گوششان به دهان بالادستی‌های سازمانی است و خودشان را -به‌نحو تمام‌وقت- مجری سیاست‌های کلی کشور و سازمانشان می‌دانند. پر واضح است که به‌طور عرفی روان‌کاوان کارگزاران عندالمطالبه (on-demand) سرمایه‌داری‌اند و بنابر تقاضای بیمار (آنالیزان) برای تحلیل و درمانگری دست‌به‌کار می‌شوند. حال آنکه قوانین وضع‌شده توسط مدیران عموماً، بدون همه‌پرسی یا درخواست افراد، لازم‌الاجرا و همگانی‌اند.

دلیل سوم: نگاهی به ایران و مخاطبان هر دو آپاراتوس

پس از سال‌ها که از ورود دانش روان‌کاوی به ایران می‌گذرد، هنوز هم قشر وسیعی از افرادی که به کلینیک‌های روان‌درمانگری مراجعه می‌کنند با این علم ناآشنا هستند و نمی‌توانند تمییز صحیحی میان این رویکرد و دیگر رویکردهای درمانی قائل شوند. البته، بررسی آمارهای مربوط به افراد مراجعه‌کننده به کلینیک‌های روان‌کاوی نیز در نسبت با استانداردهای جهانی حکایت از مهجوریت این رویکرد درمانی و معدودبودن مخاطبان آن در سراسر ایران دارد. از سوی دیگر، تعداد افراد شاغل در سازمان‌ها و افرادی که مستقیماً کارمند دولت هستند نیز حاکی از این امر است که نقش علم مدیریت (حتی از حیث محدوده نفوذ خود) بسیار بیش از روان‌کاوی است.

اکنون با مطالبی که در باب نقش علم مدیریت به‌عنوان ضدانقلاب، از منظر فلسفه شیزوفرنیک دلوز و گتاری، مطرح شد و مدخلیتی که برای شیزوکاوی به‌مثابه ابزار شیزوفرنیک‌کننده و یابنده مؤلفه‌های فاشیستی قائل شدیم و همچنین دلایلی که بر تقدم

نهادهای سازمانی بر نهادهای درمانی در نقد اقامه شد، حال، در ادامه به آن مؤلفه‌های پارانوئید علم مدیریت می‌پردازیم که در سازمان‌ها به کار گرفته می‌شوند.

تولید سوژکتیویته

تولید سوژکتیویته از خصیصه‌های مهم سرمایه‌داری عصر حاضر است که، برخلاف نسخه پیشین کاپیتالیسم، به جای تولید کالا کارش را با تولید سوژه‌گروه‌های منقاد می‌آغازد (گتاری، ۱۳۹۹: ۵۸). تولید سوژکتیویته به معنای ساختن سوژه‌هایی منقاد و مقید در بطن جامعه و سازمان‌هاست. سوژکتیویته‌سازی یعنی فراهم آوردن بستری که سوژه‌ها، بدون اعمال زور و به‌کارگیری خشونت، با عاملیت خودشان به انقیاد رضایت می‌دهند و به بهانه ترقی سازمان و سیاست‌هایش از همدیگر سبقت می‌گیرند (مؤمنی‌نیا و واعظی، ۱۴۰۱: ۷). به عقیده لاتزارتو، بحران امروز غرب که از ۱۹۷۰ آغاز شده بحران سوژکتیویته است (Lazzarato, 2014: 7).

سوژه‌مندی بخش جدایی‌ناپذیر سرمایه‌داری است و در هر قسمتی از جهان به تناسب همان سرزمین اجرا می‌شود. به‌عنوان مثال، تولید سوژکتیویته در کشوری مانند ژاپن نمی‌توانست محقق شود مگر اینکه «خطوط/خصلت‌های آرکائیک یا کهن» آن را نیز در برنامه خود ملحوظ کند (گتاری، ۱۳۹۹: ۱۱۱). هر سازمانی بر مبنای فرهنگ سازمانی‌اش و هر کشوری بر مبنای سنن و تفکرات غالبش برنامه معینی را می‌طلبد.

علم مدیریت، که از آپاراتوس‌های تحت ماشین سرمایه‌داری است، مجری پیاده‌سازی سیاست‌های بالادستی و تولید سوژه‌گروه‌های مطلوب فرهنگ‌های سازمانی مختلف است. اگر تولید سوژکتیویته را تنه درخت سرمایه‌داری بدانیم، قطعاً از مهم‌ترین شاخه‌هایش، که یاری‌رسان این ریشه ارزش افزوده و سرمایه است، دانش مدیریت و علوم خط‌مشی‌گذار و بالادستی است. مدیران، با خط‌مشی‌گذاری‌ها و آموزش‌های حین کار برای کارمندان، این شرایط را در جهت محدود ساختن امیال فراهم می‌آورند و خلاقیت و نوآوری آنان را در راستای سود و بازده بیشتر سازمان کانالیزه می‌کنند (الوانی، ۱۳۹۵: ۹۳).

از بدیهی‌ترین نتایج چنین عملکردی استانداردسازی رفتارها و روابط است (گتاری، ۱۳۹۹: ۴۱). در چنین شرایطی، در قالب جلسات طوفان فکری (brainstorming) و تمرین‌های گوناگون ایده‌پروری که مجریان سازمانی برگزار و راهبری می‌کنند، حداکثر توان شیوزوفرنیک افراد برای حد‌اعلای تغییر و دگرگونی به کار گرفته می‌شود که تنها به ارائه همان آکسیوم قبلی در ظاهری جدید و بهینه‌تر منجر می‌گردد. سازمان‌ها و مدیران

مومنی نیا، واعظی

این چنین قلمروزدایی و بازقلمروگذاری‌های محول‌شده سرمایه‌داری را اجرا می‌کنند. ژیل دلوز و فلیکس گتاری آنتی‌آدیپ را با این دغدغه می‌آغازند که،

چرا آدمیان به سرکوب امیال خود گرایش دارند، گویی که رهایی‌شان در آن است؟
(Deleuze and Guattari, 1983: 29)

چه اتفاقی در دهه‌های اخیر افتاده است که مردم مشغول در بخش‌های مختلف جامعه -مانند کارمندان سازمانی- نه به صورت ناخواسته و بالا جبار، بلکه با علاقه و نشاط و اراده به کارکردن و پیش‌ازحد کارکردن مشغول‌اند و حتی یکدیگر را نیز به آن دعوت می‌کنند؟ خودخواسته است شمارش‌شدن از کجا ناشی می‌شود؟ به همین دلیل است که میشل فوکو مجلّات سرمایه‌داری و شیزوفرنی را کتبی درباره اخلاق می‌داند، زیرا به‌وضوح به روش‌های نادرست‌زیستن اشاره دارد و در پی نقد آن است. در همین راستا، علم مدیریت نیز که هموارکننده مسیر سرمایه‌داری و تولید سوپرژکتیویته و سوژه‌های رام سرمایه است باید نقد شود. دانش مدیریت به عقیده ماری پارکر فالت «نوعی انجام کار از طریق دیگری» است که هدفی جز افزایش بهره‌وری به سود اصحاب سرمایه و مالکان کسب‌وکار ندارد. خوزه ارتگانی گاست در همین مورد معتقد است که

بندگی کردن توده‌ها بیش و پیش از آنکه در عمل باعث خوشبختی و سعادت همگان شود ناگزیر و ذاتی ماهیت بشر و اجتماع است. (لوردون، ۱۳۹۷: ۱۲)

و همین‌طور، به عقیده لاتزارتو،

... بحران‌های سیستمی و نیز بحران تولید سوپرژکتیویته به‌طور وثیقی درهم‌تیده‌اند.
(Lazzarato, 2014: 8)

نقدی بر «مدیریت تغییر»: الگوی سرمایه‌مدارانه انقلاب

سامانه‌های بنیادین دانش، پزشکی یا مدیریت، هرکدام به‌نوعی در تأسیس گفتار علمی فرهنگ ما مؤثر بوده‌اند (فوکو، ۱۳۹۸: ۲۶۷). در همین راستا، می‌توان به دانش و تخصصی تحت عنوان «مدیریت تغییر» -که زیرمجموعه دانش مدیریت است- در فرهنگ سازمانی اشاره کرد که مدعی ضرورت تغییر برای تمام افراد سازمانی و شاغل در یک مجموعه است. اما سؤالی که طرح آن محتمل می‌نماید این است که مراد از تغییر در سازمان‌ها و کارخانجات دقیقاً چیست و به چه معنایی است؟ آنچه اولاً ضرورت دارد تصریح شود تفاوت آشکار تغییر شیزوفرنیک مورد بحث در فلسفه دلوز و گتاری با «مدیریت تغییر»

در جوامع سرمایه‌مدارانه است. مدیریت تغییر عبارت است از کوششی برنامه‌ریزی شده از جانب سطوح مدیریتی و بالادستی سازمان، با هدف بهبود در عملکردهای اجرایی و سازمانی. هدف غایی مدیریت تغییر این است که ساختاری به محیط سازمان بدهد که افراد و کارمندان بتوانند حداکثر مهارت، استعداد، و توانایی خود را در نیل به اهداف سازمانی به کار برند. به عبارت دیگر، بهسازی سازمان فونونی ست برای پیشرفت و بهبود در انجام وظایف و اثربخشی سازمان‌ها. دستورالعمل این کار شامل ایجاد تغییر در محیط سازمان است به منظور ارائه، شناساندن، و نهادینه کردن نظم و ارزش‌های جدید رفتاری از قبیل آزادی عمل، امید و اعتماد در محیط کار و سازمان.

آنچه با زبانی غیردلوزی-گتاریایی ذکر شد، همان خصلت دائماً نوشونده سرمایه‌داری است: نوعی انقلاب آکسیوماتیک که درون سرمایه‌داری جریان دارد. به عبارت دیگر، در سازمان‌ها ضرورت دارد فضایی به کارکنان داده شود که به قلمروزدایی از هنجارها و اصول خود پردازند و، با قلمروگذاری‌ای سریع و ضروری، تحت شرایط و آکسیوم‌های تعیین شده سازمانی توسط مدیران ارشد یا آکسیوم ارزش افزوده سرمایه‌داری، مجدداً هنجارهایی فاشیستی تولید شود تا نهایتاً به آرمان‌ها و اهداف کلان سازمانی دست یابند. به عبارت دیگر، سازمان‌ها و نهادهای کلان جوامع سرمایه‌دارانه، با بومی‌سازی و از آن خودسازی مفهوم انقلاب و سیوروت، نه تنها ممانعتی در باب تغییر کارمندان و رویه‌های ثابت خود ندارند، بلکه تشویق به تکراری‌نبودن و نوشدن نیز می‌کنند. آنچه مستلزم دقت و توجه بسیار است تمایزگذاری میان انقلاب شیزوفرنیک مدنظر دلوز و گتاری با مفهوم انقلاب پارانوئید سرمایه‌داری در فرهنگ سازمانی تحت عنوان مدیریت تغییر و نظایر آن است.

علیه فاشیسم: تبدیل آنالیزان‌های سازمانی به نیروهای انقلابی

تراگذاری اصطلاحی فنی و مفهومی محوری در فلسفه گتاریایی و دلوزی-گتاریایی است. نخستین بار در سال ۱۹۶۴، طی کنفرانسی درباره «تئاتر و درمان» به این اصطلاح پرداخته شد (Genosko, 2009: 48) و بعدها در کتاب روان‌کاوی و تراگذاری (۱۹۷۲) توسط گتاری معرفی شد (گتاری، ۱۳۹۹: ۵۲). روندی که این مفهوم در نقشه‌نگاری‌های شیزوکاوانه آغاز کرده بود در انتها به اصطلاح «آشوب-تراوایی» (Chaosmose) منجر گردید (گتاری، ۱۳۹۹: ۵۲). تراگذاری را، همچون دیگر مفاهیمی که گتاری و

مومنی نیا، واعظی

دلوز در کاربرد شیزوکاوانه‌شان تبیین کرده‌اند، می‌بایست در مقابل واژه‌های متناظرشان در روان‌کاوی به سبک لکان و فروید - که به صورت انتقادی ابداع شده‌اند - نگرست. تراگذاری در برابر اصطلاح انتقال قلبی پا به میدان گذاشت. در روان‌کاوی لکانی، انتقال نوعی حرکت درگیر لحظات دیالکتیکی است که بین فرد آنالیزان تحت روان‌کاوی و روان‌کاو صورت می‌پذیرد (کِلِرو، ۱۳۹۸: ۴۷). حال آنکه تراگذاری حرکتی قلمروزدایانه از انتقال است که، در صورت بندی و کنشی نامتعارف، مؤلفه‌های افقی و عمودی در تحلیل را کنار می‌گذارد و میانشان رابطه‌های اریب و مایل برقرار می‌کند (گتاری، ۱۳۹۹: ۵۲).

مفهوم تراگذاری نقشی کلیدی در تحلیل سیاسی و ماشین‌های اجتماعی یا سوسیوس دارد. به عبارت دیگر، با برقراری نوعی جدید از ارتباطات و توزیع قدرت در جامعه، می‌توان انتظار ظهور الگوی بدیعی در باب مبارزه و همین‌طور قدرتی اساساً غیرسلسله‌مراتبی داشت. این نحوه جدید ارتباط میان افراد زمینه‌ساز انقلاب و تحرکات خرد و کلان در بستر جوامع است. برای گتاری و دلوز، «گروه‌های سوژه» حداکثر تراگذاری را در خود دارند (حال آنکه، در گروه‌های منقاد، سوژه در قالب خطوطی مولی می‌اندیشد و جهانی ارزشی مملو از فعلیت‌ها را به جای نهفتگی‌ها دارد) (Genosko, 2009: 52). از مهم‌ترین ایده‌های سیاسی گتاری ارتباط تراگذرانه غیرسلسله‌مراتبی انتقادی و بالینی است: نوعی از اندیشیدن و عمل که در اساس سیاسی و ریزوماتیک است، زیرا تا حد امکان بر مبنای هیچ‌گونه دیاگرامی از قدرت کار نمی‌کند، نه بر مبنایی افقی یا عمودی، بلکه تراگذرانه و اریب با بیشترین میزان مشارکت بین افراد. همین الگوی تراگذرانه می‌تواند کلیدی برای فتح باب تحلیل و بررسی برای خروج از وضعیت فاشیستی مدیریت در سازمان‌ها باشد. تراگذاری ابزاری است که، همچون تولید سوپژکتیویته، باید متناسب با موقعیت و فرهنگ سازمانی مخصوص خود مورد استفاده باشد و اعمال گردد. به عقیده گنوسکو،

ابزارهای تراگذاری از پیش موجود نیستند، بلکه باید آن‌ها را برای مقاصد انقلابی و تغییر در ساختارهای نهادی جعل و ایجاد کرد. (Genosko, 2009: 54)

از مهم‌ترین مثال‌های موفقیتی که ما را به درک بهتر تراگذاری رهنمون می‌سازد تجربه فلیکس گتاری در کلینیک لابورد است. گتاری در کلینیک لابورد برنامه‌ای چرخشی تحت عنوان «شبکه شطرنجی» - به صورت غیرخطی - برای اعضای درون کلینیک پیاده‌سازی کرد. برنامه چرخشی تنها مختص یک روز کاری نبود. بر همین مبنای، رئیس کلینیک می‌بایست به صورت چرخشی در انبار کار کند. پرسنل کلینیک، پزشک و پیراپزشکان و

Momeni nia, Vaezi

حتی مراجعان نیز از این قاعده مستثنی نبودند. نقش‌های درون کلینیک کاملاً بر اساسی سیاسی، تعویضی، و غیرثابت انتخاب می‌شدند و فردی که رئیس باشد، به آن معنای سلسله‌مراتبی‌اش، وجود نداشت. در واقع، برنامه‌ها به شکل خودمدیریتی اداره می‌شدند. کلینیک لابورد سعی داشت، با کم‌رنگ کردن خط‌مشی‌ها میان پزشکان، کادر جانبی، بیماران و پرستاران، نوعی تقسیم‌کار نوبتی ایجاد کند (الیوت، ۱۳۹۷: ۳۴). طی یک هفته ممکن بود فردی خدماتی کارهای مربوط به حمل‌ونقل را انجام دهد یا پزشک غذای بیمار را آماده کند. گنوسکو در این باره در کتاب فلیکس‌گتاری: مقدمه‌ای انتقادی می‌نویسد:

برنامه کار چرخشی غیرخطی برای آن به کار گرفته شد که حداکثر تراگذری را کلینیک لابورد به ارمغان آورد و همین‌طور از رابطه پزشک-بیمار نیز افسون‌زدایی کند. این کار (ابزار تراگذری) به واسطه طیف وسیعی از فعالیت‌های گروهی نظیر کلپ‌ها، کمیته‌ها، ورکشاپ‌ها، و هنرهای اجرایی صورت می‌پذیرفت. (Genosko, 2006: 56)

بسیار ضروری است که تفاوت مهم میان دو نوع از تغییر و روند نایستا و غیرصلب را با هم خلط نکنیم و یکسان نپنداریم. در کلینیک لابورد تغییرات به صورت آریب، در میان افراد، در بازه‌های زمانی مختلف بازتعریف می‌شد و به صورت چرخشی و درون‌ماندگار در حرکت بود. این شیوه، با نظم و اجبار به تغییر، چه از بالا و چه از پایین، و هرگونه دستور یا فشاری که متعال و خارجی باشد اساساً در تضاد است.

شبکه شطرنجی حاکم بر کلینیک لابورد، تنها درمان (و بدیلی) برای سیستم‌های بوروکراتیک و نظام‌های سلسله‌مراتبی سنتی (مقدمتاً حاکم) بود. (Genosko, 2006: 56)

به عبارت دیگر، نوعی از نگرش غیرسلسله‌مراتبی که با مبحث سیاست و اقتصاد میل نیز مرتبط است. مثالی که ذکر شد صرفاً از نمونه‌های به‌کارگیری تراگذری براساس اتصالات آزاد و شیزوفرنیک میل است. ارائه و اعمال چنین رویکردی در سازمان‌ها نیز تحلیل و بررسی شیزوکاوانه هر سازمان و نهاد جداگانه را می‌طلبد. به عبارت دیگر، این وظیفه شیزوکاوا است که بر مبنای فرهنگ سازمانی و ویژگی‌های تکینه هر نهاد و آپاراتوسی برنامه‌ای منحصر و مختص همان سازمان طراحی کند. این برنامه‌ها باید ابتدا تکینگی ماشین‌های میل‌کننده را در خود لحاظ کنند و سپس در جهت بیشینه‌کردن و رادیکال‌کردن تغییر و رسیدن تا مرزهای آکسیوم‌های سازمانی تلاش کنند. امری که انتظار می‌رود سازمان‌به‌سازمان و به صورت موارد مطالعاتی مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد تا، ضمن

مومنی نیا، واعظی

آسیب‌شناسی و معرفی عوامل بازقلمروگذارانه در سازمان‌ها، به‌نحوِ ایجابی نیز رویکرد ویژه‌ای برای هر سازمان و نیروهای انسانی شاغل در آن ارائه دهد.

نتیجه

عموم انتقاداتی که از زبان دلوز و گتاری نقل و تبیین می‌شوند رنگ‌وبویی روان‌کاوانه دارند که افراد دانشگاهی با حداقل شناخت از پراتیک بالینی روان‌کاوی تحریر کرده‌اند. حال‌آنکه، شناخت محدود از متعلق نقادی می‌تواند هدف نادقیقی را نشانه رود. در این مقاله، در نسبت با دانش روان‌کاوی برای پارتیزان‌های انقلاب‌های خرد دلوزی-گتاریایی هدفی به‌مراتب نزدیک‌تر و مهم‌تر معرفی شد و گام‌های نخست یک طرح‌ریزی اولیه برداشته شد. علم مدیریت، بنابر ادعای این مقاله، از اهمیت بسیار بیشتر و حوزه‌فعالیت وسیع‌تری برخوردار است و به‌دلیل احاطه‌ای که بر مسئله معیشتی توده مردم دارد و همچنین آپاراتوس‌هایی که در خدمت سوژه‌سازی دارد، به‌طریق‌اولی، تولیدگری‌هایی قدرتمندتر دارد و سوژه‌گروه‌های بسیار بیشتری را سرکوب می‌کند. این بازقلمروگذاری فاشیستی، چه به‌نحو کمی و چه از لحاظ کیفی، به دامنه بسیار وسیع‌تری از امیال شیزوفرنیک هجوم می‌برد. این تهاجم اولاً ویژگی انقلابی امیال و قدرت تحول‌آمیز آن‌ها را مصادره می‌کند و ثانیاً با پارانوئیدسازی‌شان آن‌ها را به حال خود رها می‌کند. این چرخه هنگامی بیش‌ازپیش معیوب می‌شود که این گروه‌های منقادشده به نهادهای درمانی - روان‌کاوی - مراجعه می‌کنند و بر این گمان‌اند که مسیر آزادی‌شان از کلینیک‌ها می‌گذرد.

انقلابی‌ترین ویژگی امیال شیزوفرنیک امید است. معنای انضمامی امید همین خصیصه همیشه‌بیدار و شیزوفرنیک امیال ماشین‌های میل‌کننده است که در عین پارانوئیدشدن می‌تواند قیام کند و برای رسیدن به آزادی جمعی طغیان و، در یک کلام، انقلاب کند. این امر وظیفه شیزوکاوا شاغل در سازمان‌ها و نهادهای درمانی و آموزشی است که این امید را زنده نگه دارد و علیه ناامیدی یا امیدهای پوشالی، درمان‌ها و التیام‌های موقت و انقلاب‌های آکسیوماتیک و ارتجاع قیام کند.

«مقاله بدون حمایت ملی نگاشته شده است».

منابع

- اعوانی، غلامرضا (۱۳۹۹)، فرهنگ فلسفه، تهران، انتشارات بوستان کتاب
- الوانی، سید مهدی (۱۳۹۵)، تصمیم‌گیری و تعیین خط مشی دولتی، تهران، انتشارات سمت
- الیوت، پال (۱۳۹۷)، گتاری در قابی دیگر، ترجمه ابراهیم لطفی فروشانی، تهران، نشر موسسه تالیف، ترجمه و نشر آثار هنری متین
- بلنتاین، اندرو (۱۳۹۷)، دلوز و گواتاری برای معماران، ترجمه نگار صبوری، تهران، نشر سینا
- دلوز، ژیل (۱۳۹۲)، یک زندگی، ترجمه پیمان غلامی و ایمان گنجی، تهران، نشر زاوش
- رفیع، مهدی (۱۳۹۵)، سیاست عشق میان هنر و فلسفه، تهران، نشر ققنوس
- فوکو، میشل (۱۳۹۸)، تولد پزشکی بالینی، ترجمه فاطمه ولیانی، تهران، نشر ماهی
- کِلِرو، ژان-پیر (۱۳۹۸)، واژگان لکان، ترجمه کرامت موللی، تهران، نشر نی
- گتاری، فلیکس (۱۳۹۹)، سه‌بوم‌شناسی (اکوسوفیا)، ترجمه مهدی رفیع و حامد فولادوند، تهران، نشر شما با همکاری انتشارات بهجت
- لوردون، فردریک (۱۳۹۷)، بندگان مشتاق سرمایه، ترجمه فواد حبیبی و امین کرمی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی
- موللی، کرامت (۱۳۹۹)، مبانی روان‌کاوی فروید-لکان، تهران، نشر نی
- مؤمنی‌نیا، مهدی؛ واعظی، اصغر (۱۴۰۱)، «موقعیت‌های ایزوتوپیک سرمایه‌داری: امکان انقلاب در فلسفه شیزوفرنیک دلوز-گتاری»، مجله فلسفه دانشگاه تهران، دوره ۲۰ شماره ۲
- هَلر، شارون (۱۳۸۹)، دانشنامه فروید، ترجمه محبتی پردل، مشهد، انتشارات ترانه

Boundas, constantin (1993). *The Deleuze Reader*. Columbia University Press

Deleuze, Gilles; Guattari, Félix (1993), *Anti-oedipus*.

translated by Robert Hurley – Mark Seem – Helen R.Lane. University of Minnesota Press

Genosko, Gary: *Felix Guattari (2009) A Critical Introduction*. Pluto Press

_____ (1996). *The Guattari Reader*. BlackWell Publishers

Gremmels, Scott William (2003). *From psychoanalysis to schizoanalysis*:

مومنی نیا، واعظی

- Chaos and complexity in therapeutic practice*. PhD thesis. London School of Economics and Political Science
- Holland, Eugene W. (1999). *Deleuze and Guattari's Anti Oedipus " introduction to Schizoanalysis*. routledge London
- Lazzarato, Maurizio (2014). *Signs and Machines capitalism and the production of subjectivity*. Agence liueraire Pierre Astier & Associes
- May, Todd (2005). *Gilles Deleuze An Introduction*. Cambridge University Press
- Osborne, Peter (2011). *from structure to rhizome: transdisciplinary in French thought*. Radical philosophy 165
- Roberts, Marc (2007). *capitalism, psychiatry, and schizophrenia: a critical introduction to Deleuze and Guattari's Anti-Oedipus*. Nursing Philosophy. Volume 8 Issue 2